

جایگاه ادبیات ترجمه شده در نظام چندگانه ادبی^۱

ایتامار اَوِن زُهر^۲

ترجمهٔ مزدک بلوری

۱

با وجود این که مورخان عرصه فرهنگ به طور کلی نقش ترجمه را در تبلور فرهنگ‌های ملی قابل توجه می‌دانند، پژوهش در این حوزه تا به امروز نسبتاً ناچیز بوده است. تاریخ ادبیات معمولاً زمانی از ترجمه یاد می‌کند که دیگر هیچ راهی برای اجتناب از آن ندارد، مثلاً هنگامی که به قرون وسطی یا دوره رنسانس می‌پردازد. البته می‌توان در دوره‌های مختلف دیگر نیز اشاره‌های پراکنده‌ای به برخی ترجمه‌های ادبی یافت، اما کمتر پیش می‌آید که این ترجمه‌ها بطوری نظام‌مند در پیشینه تاریخی خود مورد بررسی قرار گیرد. از این رو، مشکل می‌توان به نقش ادبیات ترجمه شده یا به جایگاه آن در هر ادبیات پی برد. از این گذشته، درباره این که آیا ممکن است ادبیات ترجمه شده خود یک نظام^۳ تلقی شود آگاهی چندانی نیست. مفهوم متداول، "ترجمه" یا فقط "آثار ترجمه شده" است و بر مبنایی مجزا در نظر گرفته می‌شود. آیا مبنایی برای فرضی متفاوت که ادبیات ترجمه شده را نظام تلقی کند وجود دارد؟ آیا در آنچه به ظاهر مجموعه فاقد نظامی از متن‌های ترجمه شده است همان شبکه ارتباط‌های فرهنگی و کلامی وجود دارد که ما به رغبت برای ادبیات اصلی فرض می‌کنیم؟ چه نوع روابطی ممکن است بین آثار ترجمه شده باشد؟ — آثاری که به صورت واقعیت‌های تحقق یافته از ادبیات ملل دیگر وارد شده، از بافت بومی خود جداگشته و در نتیجه از نظر کشاکش‌های مرکزی و حاشیه‌ای خنثی شده‌اند.

به عقیده من آثار ترجمه شده دست کم از دو نظر به هم مربوط هستند: الف) از نظر شیوه‌ای که ادبیات مقصد متن مبدأ این آثار را انتخاب می‌کند — که اصول این انتخاب، در محتاطانه‌ترین

۱- literary polysystem

۲- Itamar Even-Zohar

۳- system

تعبیر، به هیچ وجه با هم نظام‌های^۴ بومی در ادبیات مقصد بی‌ارتباط نیست. ب) از نظر شیوه‌ای که این آثار، هنجارها، رفتارها و سیاست‌های خاص خود را اتخاذ می‌کنند — در یک کلام، از نظر استفاده آنها از گنجینه ادبی^۵ که خود نتیجه رابطه آنها با دیگر هم‌نظام‌های بومی است. این روابط تنها به سطح زبانی محدود نمی‌شود بلکه در دیگر سطوح انتخاب نیز مشهود است. از این رو، ممکن است ادبیات ترجمه شده خود دارای گنجینه‌ای باشد که تا حدودی حتی منحصر به حوزه ترجمه محسوب شود.

ظاهراً این نکات نه تنها صحبت در باب ادبیات ترجمه شده را توجیه می‌کند بلکه آن را امری واجب می‌سازد. نمی‌دانم چگونه ممکن است تلاشی علمی برای توصیف و توضیح رفتار نظام چندگانه ادبی در "همزمانی"^۶ و "در زمانی"^۷ بدون درک این مسأله اقدامی رضایت بخش باشد. به بیان دیگر، من ادبیات ترجمه شده را نه فقط یکی از نظام‌های تشکیل دهنده هر نظام چندگانه ادبی می‌دانم بلکه آن را از فعال‌ترین نظام‌های آن تلقی می‌کنم. اما جایگاه ادبیات ترجمه شده در نظام چندگانه ادبی چیست و این جایگاه چه رابطه‌ای با ماهیت گنجینه کلی آثار ترجمه شده دارد؟ ممکن است در مطالعات ادبی، بر اساس جایگاه حاشیه‌ای ادبیات ترجمه شده، چنین استنباط شود که این نوع ادبیات همیشه در نظام چندگانه ادبی جایگاهی حاشیه‌ای اشغال می‌کند، اما ابداً چنین نیست. مرکزی یا حاشیه‌ای بودن جایگاه ادبیات ترجمه شده و این که آیا این جایگاه با گنجینه آثار خلاق (اولیه) یا قدیمی (ثانوی) پیوند دارد، به ساختار خاص نظام چندگانه مورد نظر وابسته است.

۲

وقتی می‌گوییم ادبیات ترجمه شده جایگاه مرکزی نظام چندگانه ادبی را در اختیار دارد به این معناست که فعالانه در شکل دادن به مرکز نظام چندگانه نقش دارد. در چنین وضعیتی ادبیات ترجمه شده روی هم رفته از اجزاء اصلی نیروهای خلاق است و به این ترتیب ممکن است همچنان که رویدادهای بزرگ تاریخ ادبی به وقوع می‌پیوندند، ادبیات ترجمه شده نیز رویداد مهمی در

۴- co-systems

۵- literary repertoire

۶- synchrony

۷- diachrony

تاریخ ادبیات محسوب شود. یعنی در این وضعیت نمی‌توان مرز مشخصی بین نوشته‌های "صلی" و "ترجمه شده" قائل شد و غالباً نویسندگان برجسته (یا نویسندگان پیشگام که در شرف بدل شدن به نویسندگان برجسته هستند) چشمگیرترین و پرارزش‌ترین آثار ترجمه را خلق می‌کنند. از این گذشته، در چنین وضعیتی که الگوهای ادبی جدید پدید می‌آیند، ممکن است ترجمه به ابزاری برای بسط دادن گنجینه ادبی جدید تبدیل شود. از طریق آثار بیگانه مشخصه‌هایی (شامل اصول و عناصر) به ادبیات بومی وارد می‌شود که پیش‌تر در آن وجود نداشته است. این مشخصه‌ها نه تنها شامل الگوهای تازه‌ای از واقعیت‌اند که جانشین الگوهای قدیمی و تثبیت شده - که دیگر موثر نیستند - می‌شود، بلکه گستره کاملی از دیگر مشخصه‌ها مثل زبان نو یا زبان شعری نو یا الگوها و فنون نگارشی را در بر می‌گیرد. واضح است که اصول انتخاب آثار برای ترجمه را موقعیت حاکم بر نظام چندگانه (یا نظام چندگانه بومی) تعیین می‌کند. یعنی متن‌ها طبق میزان سازگاری‌شان با رویکردهای جدید و نقش خلاقیتی که انتظار می‌رود در ادبیات مقصد بر عهده داشته باشند انتخاب می‌شوند.

در این صورت چه شرایطی باعث به وجود آمدن موقعیت‌هایی از این دست می‌شود؟ به عقیده من سه حالت اصلی را که اساساً نموده‌های مختلفی از یک قانون‌اند می‌توان از هم متمایز کرد: ۱- هنگامی که نظام چندگانه هنوز متبلور نشده؛ به بیان دیگر، زمانی که ادبیات هنوز در فرآیند تثبیت خود "جوان" است. ۲- وقتی که ادبیات، در بین گروه بزرگی از ادبیات مرتبط، "حاشیه‌ای" یا "ضعیف" یا ترکیبی از آن دو است. ۳- وقتی که در ادبیات نقاط عطف، بحران‌ها یا خلاهای ادبی موجود باشد.

در حالت اول ادبیات ترجمه شده کاملاً نیاز ادبیات جوان‌تر در به کارگیری، زبان تازه بنیاد نهاده (یا نوسازی شده) خود برای انواع مختلف ادبی برآورده می‌کند تا از این زبان، زبان ادبی کارآمدی بسازد و به عمومیت یافتن آن نیز کمک کند. چون ادبیات جوان نمی‌تواند بلافاصله در همه انواع ادبی که بری آفرینندگان این ادبیات شناخته شده است متن‌هایی خلق کند. از تجربه ادبیات ملل دیگر سود می‌برد و بدین ترتیب ادبیات ترجمه شده به یکی از مهم‌ترین نظام‌های آن تبدیل می‌شود. این وضعیت در حالت دوم نیز صادق است یعنی ادبیاتی نسبتاً تثبیت شده که منابع محدود دارد و جایگاهش در سلسله مراتب ادبی بزرگ‌تر جایگاهی حاشیه‌ای است. در نتیجه این

وضعیت، چنین ادبیاتی معمولاً طیف کامل فعالیت‌های ادبی را که به صورت نظام‌های مختلف سازمان یافته است و در ادبیات جامع‌تر مجاورش مشاهده می‌شود (و در نتیجه ممکن است خود این احساس را پدید آورد که وجود این فعالیت‌ها ضروری است) به وجود نخواهد آورد. همچنین ممکن است چنین ادبیاتی "فاقد" گنجینه آثار ادبی باشد که در مقایسه با ادبیات مجاورش و بر حسب حضور آن بسیار ضروری به نظر آید. حال این خلأ یا بخشی از این خلأ ممکن است با ادبیات ترجمه شده پر شود. مثلاً امکان دارد همه انواع ادبیات حاشیه‌ای در چنین شرایطی شامل ادبیات ترجمه شده باشد. اما نتیجه بسیار مهم‌تر این که توانایی این ادبیات "ضعیف" در نوآوری معمولاً کمتر از توانایی ادبیاتی جامع و مرکزی است و در نتیجه امکان دارد نوعی رابطه وابستگی نه فقط در نظام‌های حاشیه‌ای، بلکه در مرکز این ادبیات "ضعیف" ایجاد شود. (لازمه است یادآوری کنم که این ادبیات ممکن است به جایگاه مرکزی ارتقاء یابد، درست همان طور که نظام‌های حاشیه‌ای در درون هر نظام ادبی جایگاه مرکزی پیدا می‌کنند. اما این موضوع از حوصله این مقاله خارج است.)

چون ادبیات حاشیه‌ای در نیمکره غربی همیشه با ادبیات ملل کوچک‌تر یکسان تلقی می‌گردد - و البته این عقیده از نظر ما پذیرفتنی نیست - چاره‌ای نمی‌ماند جز این که بپذیریم در بین گروهی از ادبیات ملی مرتبط، همچون ادبیات ملل اروپا، روابط سلسله مراتبی از همان آغاز پیدایش این مجموعه از ادبیات ایجاد شده است. در این نظام چندگانه (یا نظام چندگانه کلان) ادبیات برخی ملل جایگاه حاشیه‌ای گرفته است. به عبارتی تا حد زیادی از یک ادبیات خارجی الگوبرداری کرده است. ادبیات ترجمه شده برای چنین ادبیاتی نه تنها مسیر اصلی ورود گنجینه ادبی رایج به ادبیات بومی است. بلکه منشأ تغییر دادن و فراهم ساختن گزینه‌های دیگر است. از این رو، در حالی که ادبیات غنی‌تر و قوی‌تر برای پذیرش بدعت از حاشیه مرزهای بومی‌اش مختار است، ادبیات "ضعیف" غالباً در چنین وضعیتی تنها به وارد کردن این بدعت‌ها متکی است.

پویایی هر نظام چندگانه به خلق نقاط عطف در آن می‌انجامد. یعنی لحظات تاریخی که الگوهای تثبیت شده دیگر برای نسل جوان‌تر قابل قبول نیست. در چنین مواقعی، ادبیات ترجمه شده ممکن است حتی در ادبیاتی مرکزی جایگاه مرکزی پیدا کند. این وضعیت وقتی بیشتر واقعیت پیدا می‌کند که در زمان نقطه عطف هیچ عنصری از ذخیره بومی قابل قبول نباشد و در

نتیجه "خلاتی" ادبی ایجاد شود. الگوهای خارجی به آسانی می‌توانند در این خلأ نفوذ کنند و در نتیجه ممکن است ادبیات ترجمه شده جایگاه مرکزی پیدا کند. البته این وضعیت در مورد ادبیات "ضعیف" یا ادبیاتی که پیوسته در حالت فقر (یعنی فقدان عناصر ادبی موجود در ادبیات مجاور یا ادبیات خارجی قابل دسترس) قرار دارد، شدت بیشتری پیدا می‌کند.

۳

وقتی می‌گوییم ادبیات ترجمه شده جایگاهی حاشیه‌ای دارد، به این معناست که ادبیات ترجمه شده در نظام چندگانه نظامی حاشیه‌ای تشکیل می‌دهد و معمولاً الگوهای ثانوی را به کار می‌گیرد. در این وضعیت، ادبیات ترجمه شده هیچ تأثیری در فرایندهای اصلی ندارد و از هنجارهایی الگوبرداری می‌کند که پیش‌تر یکی از انواع ادبی غالب در ادبیات مقصد به طور متعارف بنیاد نهاده است. ادبیات ترجمه شده در این شرایط به عامل اصلی سنت‌گرایی تبدیل می‌شود. در حالی که امکان دارد ادبیات بومی معاصر به ایجاد هنجارها و الگوهای جدید بپردازد، ادبیات ترجمه شده از هنجارهایی پیروی می‌کند که مرکز تثبیت شده (یا تازه تثبیت شده) ادبیات مدت‌ها پیش یا اخیراً آنها را کنار گذاشته است. در نتیجه ادبیات ترجمه شده دیگر رابطه مثبتی با نوشته‌های بومی ندارد.

در این جا تضاد بسیار جالبی نمودار می‌شود، یعنی ترجمه که با استفاده از آن می‌توان مفاهیم، عناصر و خصوصیات نو را به ادبیات وارد کرد، به ابزاری برای حفظ کردن سلیقه سنتی تبدیل می‌شود. این تفاوت بین ادبیات بومی مرکزی و ادبیات ترجمه شده ممکن است از طرق مختلف ایجاد شده باشد، مثلاً ادبیات ترجمه شده پس از پذیرفتن جایگاه مرکزی و وارد کردن عناصر جدید، طولی نمی‌کشد که تماس خود را با ادبیات اصلی بومی - که همچنان تغییر می‌یابد - از دست می‌دهد و بدین وسیله به عاملی برای حفظ کردن گنجینه تغییر نیافته تبدیل می‌شود. از این رو، ادبیاتی که شاید در نقش یک نوع ادبی بدعت آفرین ظاهر شده، ممکن است به صورت نظام قدیمی انعطاف‌ناپذیری به حیات خود ادامه دهد و چه بسا نمایندگان الگوهای ثانوی با تعصب حتی در برابر کوچک‌ترین تغییرات از آن محافظت کنند.

البته شرایطی که این وضعیت را ایجاد می‌کند کاملاً عکس شرایطی است که ادبیات ترجمه شده را در جایگاه نظامی مرکزی قرار می‌دهد. در این وضعیت، یا تغییرات عمده‌ای در نظام

چندگانه به وجود نمی‌آید یا تغییرات از مداخله روابط بین ادبی که به شکل ترجمه عینیت می‌یابد حاصل نمی‌شود.

۴

این فرض که ادبیات ترجمه شده ممکن است نظامی مرکزی یا حاشیه‌ای باشد به این معنی نیست که این ادبیات همیشه کاملاً مرکزی یا تماماً حاشیه‌ای است. ادبیات ترجمه شده، هرگاه نظام تلقی شود، خود لایه لایه است و از دیدگاه تحلیلی نظام چندگانه معمولاً از نظرگاه لایه مرکزی است که به تمامی روابط درون نظام نگاه می‌شود. یعنی امکان دارد بخشی از ادبیات ترجمه شده جایگاه مرکزی پیدا کند، حال آن که بخش دیگری کاملاً در حاشیه باقی بماند. در تحلیل بالا به رابطه تنگاتنگ بین تماس ادبی و موقعیت ادبیات ترجمه شده اشاره کردیم. به عقیده من این کلید اصلی حل مساله است. وقتی که مداخله بسیار شدید باشد، احتمالاً آن بخش از ادبیات ترجمه شده که از ادبیات مبدأ مهمی بر گرفته شده است جایگاه مرکزی پیدا می‌کند. مثلاً در نظام چندگانه ادبی عبری در فاصله بین دو جنگ جهانی، ادبیات ترجمه شده از زبان روسی بی‌تردید جایگاه مرکزی پیدا کرد، حال آن که آثار ترجمه شده از انگلیسی، آلمانی، لهستانی، و دیگر زبان‌ها آشکارا جایگاهی حاشیه‌ای داشتند. از این گذشته، با توجه به این که مهم‌ترین و خلاق‌ترین هنجارهای ترجمه‌ای را ترجمه‌هایی به وجود آورده بودند که از زبان روسی انجام شده بود، ادبیات ترجمه شده از زبان‌های دیگر نیز از الگوها و هنجارهایی پیروی می‌کردند که این ترجمه‌ها بنیاد نهاد بودند.

داده‌های تاریخی که تا بدین جا بر حسب فعالیت‌های نظام چندگانه بررسی کردیم محدودتر از آن است که بتوان با اتکا به آن درباره فرصت ادبیات ترجمه شده برای پذیرفتن جایگاهی خاص به نتیجه‌گیری گسترده‌ای رسید. با این حال، پژوهش‌هایی که ترجمه پژوهان مختلف در این حوزه انجام داده‌اند و نیز تحقیق نگارنده همین مقاله موید آن است که جایگاه "متعارف" ادبیات ترجمه شده، جایگاه حاشیه‌ای است. این مدعا اصولاً باید با فرضیات نظری سازگاری داشته باشد. شاید بتوان چنین انگاشت که در دراز مدت هیچ نظامی پیوسته در حالت ضعف، "نقطه عطف" یا بحران باقی نمی‌ماند، هر چند نباید این احتمال را نادیده گرفت که برخی نظام‌های چندگانه مدت مدیدی چنین حالت‌هایی را حفظ کنند. از این گذشته، همه نظام‌های چندگانه دارای ساختار یکسانی

نیستند و فرهنگ‌ها نیز بسیار متفاوت‌اند. مثلاً واضح است که نظام فرهنگی فرانسه که طبیعتاً ادبیات فرانسه را نیز در برمی‌گیرد، انعطاف‌ناپذیرتر از اکثر نظام‌های دیگر است. این وضعیت و نیز جایگاه مرکزی دیرینه و سنتی ادبیات فرانسه در بافت اروپایی (یا در نظام چندگانه کلان اروپایی)، باعث شده است که ادبیات ترجمه شده در فرانسه جایگاهی بسیار حاشیه‌ی داشته باشد. وضعیت ادبیات انگلیسی - آمریکایی نیز چنین است. ما ادبیات روسی، آلمانی و اسکانداویوی ظاهراً از این لحاظ الگوهای رفتاری متفاوتی نشان می‌دهند.

۵

جایگاهی که ادبیات ترجمه شده احراز می‌کند چه اثراتی در هنجارها، رفتارها و سیاست‌های ترجمه‌ای دارد؟ همان‌طور که در بالا اشاره شد، تمایز بین این اثر ترجمه شده و اثر اصلی از نظر رفتار ادبی، در نقش جایگاهی نهفته است که ادبیات ترجمه شده در هر زمان به دست می‌آورد. وقتی ادبیات ترجمه شده جایگاه مرکزی دارد، مرزها پرکننده می‌شوند، در نتیجه باید مقوله "آثار ترجمه شده" پدیده‌هایی چون نیمه ترجمه^۸ و شبه ترجمه^۹ را نیز شامل شود. به گمان من، از دیدگاه نظریه ترجمه، بهتر است از این راه به چنین پدیده‌هایی بپردازیم نه این که آنها را بر اساس درکی ساکن و غیر تاریخی از ترجمه رد کنیم. چون فعالیت ترجمه‌ای، در شرایطی که ترجمه جایگاه مرکزی دارد، در فرآیند آفرینش الگوهای جدید و اولیه شرکت دارد. وظیفه اصلی مترجم در این وضعیت این نیست که فقط در گنجینه بومی خود به دنبال الگوهایی آماده بگردد که بتوان متن مبدأ را بر آنها منطبق کرد. برعکس، مترجم در چنین مواردی آماده است که سنت‌های بومی را زیر پا بگذارد. تحت چنین شرایطی احتمال این که ترجمه از لحاظ بسندگی^{۱۰} (یعنی بازآفرینی روابط متنی حاکم بر متن اصلی) به متن اصلی نزدیک باشد بیشتر است. البته ممکن است از نظرگاه ادبیات مقصد، هنجارهای ترجمه‌ای اتخاذ شده تا مدتی بسیار بیگانه و بدیع باشند و اگر این روند جدید در جریان کشمکش ادبی مغلوب گردد، ترجمه‌ای که مطابق باندیشه‌ها و سلائق آن انجام شده است به واقع هیچ‌گاه موفق نمی‌شود. اما اگر روند جدید غالب شود، امکان

۸- semi translation

۹- quasi-translation

۱۰- adequacy

دارد گنجینه ادبیات ترجمه شده یا مجموعه اصول آن غنی تر و انعطاف پذیرتر شود. دوره‌های تغییر اساسی در نظام بومی، در واقع تنها دوره‌هایی است که مترجم حاضر است از گزینه‌هایی که گنجینه تثبیت شده بومی‌اش فراهم آورده فراتر رود و تلقی متفاوتی را در متن آفرینی بیازماید. به خاطر داشته باشیم که تحت شرایط پایدار، در صورتی که وضعیت نظام چندگانه به نوآوری مجالی ندهد، ممکن است نتوان عناصری را که در ادبیات مقصد وجود ندارد به آن وارد کرد. اما فرایند گشایش نظام به تدریج ادبیات برخی ملل را به هم نزدیک تر می‌کند و در درازمدت موقعیتی را به وجود می‌آورد که مفروضات بسندگی ترجمه‌ای و واقعیات تعادل ترجمه‌ای^{۱۱} تا حد نسبتاً زیادی همپوشی داشته باشند. و این همان وضعیت ادبیات اروپاست. اگرچه در ادبیات برخی ملل اروپا سازوکار دفع چنان نیرومند بوده که این تغییرات به میزان بسیار محدودی در آنها رخ داده است. طبیعتاً وقتی ادبیات ترجمه شده جایگاه حاشیه‌ای اشغال کند، رفتاری کاملاً متفاوت دارد. در این وضعیت تلاش اصلی مترجم این است که بهترین الگوهای ثانوی آماده برای متن خارجی را پیدا کند و نتیجه آن معمولاً ترجمه‌ای نابسنده یا به تعبیر من تفاوت بیشتر بین تعادل ترجمه‌ای حاصل شده و بسندگی مفروض است.

به بیان دیگر، نه تنها موقعیت اجتماعی - ادبی ترجمه به جایگاه آن در نظام چندگانه وابسته است، بلکه عمل ترجمه نیز خود به شدت تابع این جایگاه است. حتی این پرسش را که چه چیزی اثری ترجمه شده محسوب می‌شود، نمی‌توان پیش از تجربه^{۱۲}، بر مبنای شرایطی آرمانی، خارج از بافت و غیر تاریخی پاسخ داد. پاسخ این سؤال را باید براساس فعالیت‌های حاکم بر نظام چندگانه تعیین کرد. ترجمه از این دیدگاه دیگر پدیده‌ای نیست که ماهیت و مرزهای آن یک بار برای همیشه مشخص گردد، بلکه فعالیتی است که به روابط حاکم بر هر نظام فرهنگی وابسته است.

۱۱- equivalence

۱۲- a priori